

ادوارد گیبون

مؤلف شهیر تاریخ انحطاط و سقوط روم

بقلم لوتی کروئن برگر

در مجله انلتیک - شماره نوامبر ۱۹۵۴

۱

گیبون در ترجمهٔ حال خویش میگوید «من در ۲۷ آوریل ۱۷۳۷ میلادی در قصبهٔ پوتنی استان سوری زاده‌ام». عصر تولد در زندگی او مؤثر بود چه کمتر اتفاق افتاده که کسی به این حد تحت تأثیر محیط خویش واقع شده باشد. در قرن ۱۸ خانوادهٔ او را از نجبا می‌شمرند. پدرش نیز که ادوارد نام داشت تربیت و تعلیم اشرافی یافته و به ذوق و سلیقهٔ نجبا بارآمده بود و مردی بود دمدمی، متلون، نمایندهٔ مجلس و نمایندهٔ انجمن بلدی. هفت فرزند آورد که جز ادوارد همه زود شکار عزرا بیل شدند. مادر، هنگام ولادت آخرین فرزند، سر زار رفت. ادوارد مادر مرده کودکی بود علیلاً و این حال تا پایان دورهٔ صباوت امتداد یافت. کودک در دامن عمه‌ای دوشیزه و مهربان برآمد.

در مدرسه نه عشق بازی داشت و نه استعداد معاشرت و نه دوست اندوژی. از او ان کودکی شیفتهٔ مطالعه گشت. خود می‌گوید «بجای فرقه و کریکت بازی بسطهٔ سلاطین آشور و مصر و میرقتم. «عمه یار و یاور او بود. ایلید هومر، ترجمهٔ پوپ، و الف لیل و لیله را به اتفاق می‌خواندند. بسی بر نیامد که جوانک تنها غرق در مطالعهٔ تاریخ عمومی بسوخته شد. چهارده ساله بود که بدیدار پدر رفت و درین هنگام در کتابی راجع به دورهٔ های آخر امپراطوری روم مستغرق گشته بود. گیبون می‌گوید «بجملهٔ کوتها به دانوب رسیده بودم که زنک ناهار نواخته شد و مرا از غذای معنوی بازداشت. «هنوز پانزده ساله نشده بود که بدانستگاه اکسفورد رفت. درین باب می‌نویسد و حق دارد «باچنان معلومات هنگفت کتابی که استادان را بحیرت می‌آورد وارد دانشگاه شدم اما در مصالح زندگی نادانیم بدرجه‌ای بود که هر طفلی را شرمسار میساخت. «چهارده ماهی را که در اکسفورد گذراندم از بی حاصل ترین دوره های زندگی خویش می‌شمارد و می‌گوید «چه آرزوها و ذوقها داشتم که تحصیل زبان عرب یکی از آنها بود اما معلم بجد مانع آمد. «دائم بفکر مطالعه بودم و چون رهنمونی نداشتم ناچار خود در پی اختیار و انتخاب کتب برمی‌آمدم. «نوشته‌های آباء، مسیحی را دقیق خواند سپس رو به کتابهای بسوخته و پارسنز (۱) آورد. چنان در این گونه آثار مستغرق شد که در شانزده سالگی، براهنمائی یکی از کتابفروشان شهر لندن، بکیش فرقهٔ کاتولیک درآمد.

۱ - Parsons (۱۶۱۰ - ۱۵۴۶)، از زودتنبهای عالی مقام دورهٔ ملکه

الیزابت است.

پدر را از ماجری آگاه ساخت. جوان انتقالی دیگر حق اقامت در دانشگاه افسورد نداشت. پدر فقط درین نوبت قدمی عاقلانه برداشت و چون مصلحت نبود پسر در انگلیس بماند تصمیم گرفت او را بخارج روانه سازد. باروپنه اش را بست و وی را بخدمت کشیش پرتستان مذهب مقیم لوزان فرستاد. درین محل پسرک شانزده ساله نه دوستی داشت، نه زبان فرانسه میدانست. اطاقش بجای بخاری دیواری اجاقی داشت. غذایش بسیار نامطبوع بود. شاید پدر میخواست که او را تنبیه کند و توبه دهد که بچنین سیاستگاهی فرستاده بود. دیری نگذشت که زندگی ناخوش بخوشی گرایید. کشیش مردی فهیم بود و جوان را آزاد بحال خویش واگذاشت تا خودکم کم از مذهب کاتولیک روی بگرداند و از طغیان دست بردارد.

پس از اندک مدت کیبون بشهر لوزان فراوان دل بستگی یافت. ابتداء مدتی باجمعی از دلکان انگلیس در شهر پرسه میزد. وقتی هم صد و ده لیره در قمار باخت و چنان پریشان خاطر شد که میخواست از شهر بگریزد. پدر از ماجری خبر شد. بطیب خاطر بدهی او را پرداخت. کیبون خواه ناخواه، خاصه که زبان فرانسه وسیله تفهیم و تفهم او گشت، به زندگانی اجتماعی و معنوی لوزان اقبال کرد و در عمل گاهی به کارهای ولتر تاسی میجست و پاداننشندان سویس بمکاتبه میپرداخت. نیز در اوایل زندگی بتصحیح نوشته های اود (۲) روی آورد. در اوایل زندگی تحت تأثیر آداب و فرهنگ ورزیده و بخته ای قرار گرفت. عشق بازی او نمونه ای است از تأثیر تربیت نویسندگان چون اود.

عشق بازی او شنیدنی و مشهور است اگرچه جهات آن خاص باشد. کیبون وسوزان کورشو (۳) که بهم رسیدند هنوز هردو بسیار جوان بودند. سوزان دختر کشیشی بود اهل سویس و برآرزو، از جمله دلش میخواست که بشوئی بیرون از زمره روحانیان، اما از طبقه اشراف، به پیوند. محبت او به این جوانک کوتاه بالای آداب شناس شریف دوده بچه پایه بوده است پیدا نیست و حد پا سوزی کیبون بوی ناپیدا تراست. در عشق بازی پنهانی او با سوزان شکی نیست. شاید واقعا عاشق دختر بوده است. خود قسم یاد می کرده که چنان دل بسته کورشو است که دست روزگار هرگز رشته محبت را واهی نتواند کرد. چنین روایت کرده اند که گاهی در راه بتهدید مردم را از رفتن بازمی داشت و آنان را مجبور می ساخت که در اوصاف عالی دوشیزه سوزان سخن یگویند. داستان باهمه غرابت از کیبون که خوی جنگی داشت باور کردنی است. کیبون و سوزان، هر دو عاشق عشق بودند. مختصر پس از چند جلسه دیدار و مدتی مکاتبه یکدیگر سخت نزدیک شدند.

۲ - Ovid (۴۳ پیش از میلاد تا ۱۸ پس از میلاد) شاعر رومی

۳ - Suzanne Curchod

عروسی این دو امری دیگر بود. سوزان از نعمت دنیا آه نداشت که با ناله سودا کند. گیبون در آمد شخصی نداشت. مشکلات دیگر هم در میان بود. پدر گیبون تازه زنی دیگر گرفته بود و ادوارد را که به بیست و یک سالگی نزدیک شده بود از لوزان به انگلیس خواند. فرصتی پیش آمد که عاشق جوان پدر تهنیت بگوید و در ضمن موضوع وصات خویش را با سوزان به اجازه پدر مسجل سازد. پدر فرزند را که پنج سال از وطن دور افتاده بود بگرمی تمام پذیرفت و زن پدر از هر جهت نسبت به او مهربانی کرد. بین زن پدر و ادوارد چنان محبت ایجاد شد که تا پایان عمر عزت و احترام بانو را حفظ کرد.

پدر، گیبون را به انگلیس خوانده بود تا بموافقت از میزان میراث او بنگاهد و قرار گذارد که هر گاه گیبون از ارثی که به او تعلق می گیرد صرف نظر کند مادام العمر ماهی سیصد پوند باو بدهد. گیبون پیشنهاد پدر را پذیرفت و در عوض از او خواهش کرد که امر وصلتش را با سوزان صحت دهد. پدر از قبول خواهش استنکاف ورزید و گفت «نه قبول می کنم که دختری بیگانه به انگلیس بیاورد و نه اجازه میدهم که خود در کشوری بیگانه بماند.» ادوارد، گیبون را از وصلت منع نکرد فقط او را نسبت بوظائف خویش آگاه ساخت و گفت «اقدام تو باعث خواهد شد که من زود تر بگور روم» گیبون از سخنان پدر سخت غمناک گشت. در نامه خود بسوزان چنین نوشت «دو ساعت در حجره خویش انیس غم و جلیس هم بودم و با خیال وصال تو و اندرز پدر در کشمکش. عاقبت رأی اطاعت پدر بر عشق تو پیروز آمد. بدرود، ای دوست عزیز. بدان که هرگز کور شو یعنی شایسته ترین و جدب ترین دوشیزگان را از یاد نخواهم برد. نهایت اسف مرا از این پیش آمد بعرض مادر و پدر خویش برسان.»

بخواندن نامه سوزان سخت بهم برآمد و در کاغذی خطاب بدو بنخشم گفت «در مدت دو ساعت تصمیم گرفتی و کار را یکسر کردی.»

چهار بجان من زار مبتلا کردی

بجان خویش نمیگویمت چها کردی

اندک اندک در پایان نامه لحن سخنان ملایم تر و شور خفیف تر می گردد و می نویسد «چه دشواری دارد که عروسی کنیم و ه سال، تا مرگ پدر، فقط چند ماهی در سوئیس و بقیه سال را در انگلیس بسربری» اما گیبون عشق خویش را یکباره بگور کرده و کتیبه قبر را هم بدین عبارت پرداخته بود «چون عاشقی صادق سوختم و چون فرزندی خلف رضای پدر اندوختم.» نتیجه هم بس مبارک شد. گیبون بزندگی آرام تبحرد که سخت مناسب حال او بود و اصل گشت و سوزان هم بموقع همسر نکر و زیر با کفایت دارائی فرانسه شد و دختری چون مادموازل استال آورد. بعدها هم میزبانی رفیع منزلت گشت که بزرگان و مشهوران طراز اول بخانه او رفت و آمد میکردند و گیبون خود یکی از آن جمله بود.

کیبون بیست و یکساله اکنون در انگلیس از نو می‌خواست یک تن انگلیسی قح بشود و نقشه زندگی خویش را طرح کند. خانه‌ای در آن شهر کرایه کرد. چون حامیان و الامقام کم داشت نقشه‌اش بکنند پیش میرفت. چه بسا شبهارا که در مهمانیهای بی‌مزه خانوادگی یا در قهوه‌خانه حزب محافظه کاران قدیم بنام «درخت کاکائو» (۴) می‌گذرانند یا تنها در حالیکه آواز چرخ ارابه‌های خیابان بوند بگوش می‌رسید بشخواندن کتاب مشغول می‌شد. در روزنامه زندگی خویش می‌گوید «در انتخاب حرفه سرگردان نبودم. از آغاز جوانی آرزویم این بود که مورخ بشوم.»

بعثت درین بود که تاریخچه کشوری را بنویسد. چندسالی کیبون مترددوار گاه خیال می‌بست که شرح حال ریچارد شیردل پهلوان جنگ صلیبی، یا داستان جنگ «خانان» (۵) انگلیس را بنهد هائری سوم پادشاه انگلیس یا ترجمه حال شاهزاده سیاه‌پوش (۶) یا تاریخچه زندگانی سدنی (۷) یا والتر رولی (۸) یا تاریخ فلورانس عصر مدیسی‌ها را بنویسد. در قرتها و عصرهای می‌کرد تا در یکی از این سیاحتها مختصر توفقی کرد و رساله‌ای محققانه در ادبیات بزبان فرانسه نوشت. پس از آنکه این رساله چاپ شد کیبون مدتی از فکر تعیین و انتخاب موضوع تاریخ دست کشید. جنگ هفت‌ساله (۹) شروع شده بود و برای خالی نبودن عریضه و جلب توجه مردم پدر و پسر در سپاه همسر ایالت جنوبی انگلیس خدمت پذیرفتند. در ۱۷۶۰ این سپاه بمیدان جنگ احضار شد و هر دو را بمجبب آورد. ابتدا کیبون پیش آمد را بحسن خلق پذیرفت و گفت «در نظام منصب سرکردی داشتن بد تفریحی نیست.» اما دو سال و اندی در سر نوشت خویش بی‌اختیار بودن و زندگی سپاهگیری و بندگی کردن امری بود جداگانه. کیبون در دفتر خاطرات روزهای اول بی‌دری چنین نوشته «دائم از نقطه‌ای بنقطه‌ای در حرکت بودیم سان میدادیم، توقف می‌کردیم» علاوه بر تشریفات نظامی آنچه این مورخ آینده‌فرا گرفت

۴- Cocoa Tree نام قهوه‌خانه‌ای بوده است در لندن و مردم اعضای حزب توری

۵- Barons' war (۱۲۶۳-۶۷)

۶- Black Prince (۱۳۳۰-۷۶) پسر ادوارد سوم پادشاه انگلیس

که چون زره سیاه می‌پوشیده با این لقب خوانده میشده است.

۷- Philip Sidney (۱۵۵۴-۸۶) شاعر غزلسرای انگلیسی

۸- Walter Raleigh (۱۵۵۲-۱۶۱۸) درباری، دریا نورد و

مورخ انگلیسی.

۹- جنگ معروف هفت ساله از ۱۷۵۶ تا ۱۷۶۳ در اروپا، امریکای

شمالی و هندوستان دوام داشت.

میگساری بود. کم کم دفتر خاطرات به ضبط این نکته رسید که «امروز قدری کتاب خواندم» گیبون پیش از آنکه دوره سپاهگیری را پایان رساند زندگی علمی خویش را از نو آغاز کرده بود.

هر چند مستعد منصب و مقام نظامی نبود در کارهایش سخت میکوشید. چون رؤسای وی بیکاره بودند گیبون جلوه کرد و قدرتی بهم زد. فایده مهم سفر به انگلیس جنوبی و رفتن از آلتن (۱۰) به ونچستر (۱۱) و از رنک وود (۱۲) به فارم (۱۳) را چون موارد دیگر خود خوب خلاصه کرده است: «انضباط و تحولات نظامی عصر جدید فکر مرا در باب سپاهیان سنگین اسلحه یونان (۱۴) و سواره و پیاده نظام روم (۱۵) روشن کرد. سروانی پیاده نظام همسر بحال مسورخ امپراطوری روم خالی از فایده نبود.»

این سپاه که منحل شد گیبون به پاریس رفت. زندگی پاریس برای او مانند لندن و لوزان بسیار سودمند افتاد. علاوه برین اکنون موقع سخت مناسب بود که دنبال فکر اساسی خویش برود چه از افکار سابق بکلی دست کشیده بود. زندگی روحانی را که در دوره جوانی و نا بختگی بدان گرفتار آمده بود بکسره بدور افکند. ازین پس به مذهب ارادت نورزید. آتش عشقی که در ۲۱ سالگی بالا گرفت فرو نشست و دیگر بار دور این کار نکشت و ازین بابت هرگز اظهار غمگینی نکرد. دو سال و نیم زندگی سپاهگیری سلامت پایان یافته بود.

هیچ اعتناء به جنب و جوش و تفریح و ورزش نداشت. شدائد و حواس جمع زندگی اجتماعی و معنوی شد.

پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله ای که بزبان فرانسه نوشته بود و چند معرفی نامه و انگلیس دوستی مردم فرانسه درهای آشنایی را با بزرگان فرانسه بروی او گشود. بعدد بانو ژفرن (۱۶) کم کم

۱۰ - Alton - شهرکی است در ایالت همشر واقع در جنوب انگلیس.

۱۱ - Winchester - کرسی ایالت همشر

۱۲ - Ringwood - شهرکی است در جنوب غربی همشر.

۱۳ - Fareham - شهرکی در مشرق ایالت همشر

۱۴ - Phalanx

۱۵ - Legions

۱۶ - Geoffrin (۱۷۷۲ - ۱۶۹۹) از زنان نروتمند و ادب پرور فرانسه

و دوستدار دانشمندان و هنروران.

با ال وی سیوس (۱۷) و هلباک (۱۸) طرح دوستی افکنند. صبح‌ها بدیدن دوستان و شب به مجالس انس، نمایشخانه، مهمانی یازیارت شاهزاده بانوهای دانشمند میرفت. مختصر، در تمام محافل انس و علم زمان شرکت میکرد. کیبون در بن باب به نامادری خویش چنین نوشته است «در ظرف دو هفته در اینجا آنقدر مطالب علمی و دانستنی شنیده‌ام که در مدت دو یا سه زمستان در لندن شنیده‌ام.» با همه اینها کیبون در آداب معاشرت ناشی و در جمع بزرگان تازه کار بود. علاوه برین از زی نویسندگی بدرآمدن و درست در محافل اشراف زمان شرکت کردن پول میخواست و کیبون تهی کسبه بود. میکوشید که در خرج صرفه جویی کند و وسیله سفر به ایتالی را فراهم سازد. ناچار پس از دو هفته اقامت در پاریس رهسپار لوزان شد.

درین شهر قدمش را گرامی داشتند. مکانی که در جوانی او را از مذهب کاتولیک به پروتستان بازگردانده بود اکنون در تحقق آرزوهای دوره مردی یادری میکرد. چون لوزان نزهت گاه مردم اروپا بود کیبون فرصتی نیک بدست آورد تا در مصاحبت اهل علم و ادب بسربرد. تابستان و زمستان طبقات کوناگون اروپایان بدین شهر روی می‌نهادند. کیبون از سر، با «دی وردن» یار غار ایام جوانی طرح الفت افکنند و با «شیفلید» محترم‌زاده آشنا شد. دوستی این دو تن با کیبون تا پایان عمر دوام یافت. در اینجا کیبون باز از اعمال و لثر، هر چند برخلاف طبیعت او بود، پیروی کرد و به «انجمن بهار» که اعضای آن همه دختران طراز بودند وارد شد و بسغالطت پرداخت. اعضای این انجمن دوشیزگان با جوانان، آزادویی حضور گنده پیران مراقب، بتفریح و تفرج می‌پرداختند. کیبون کوشش را که بشغل معلمی خصوصی اشتغال داشت در انجمن زیارت کرد و با خود میگفت «این زنک اگر موضوع نامزدی را فراموش میکرد چه دوست محبوبی میشد. اما اکنون که این کار شدنی نیست چه به از اینکه دامن از او در چینم و اصلا کرد او نگردم.» با همه اشتغالات و تفریحات، خیال ایتالی هرگز از سرا او بدر نبرفت و هیچگاه کاری را که باید بدین دست برد و آرزوئی را که باید تحقق دهد از نظر دور نمیداشت. در تهیه خرج سفر دایم میکوشید، در راه جمع خبر کتابها می‌خواند، روزنامه‌ها زیر و رو میکرد، صدها کتاب فلسفه و تباریخ به شرم تمام مطالعه مینمود. گاهی هم چیزی می‌نوشت.

رساله‌ای در ۲۱۴ صفحه در باب جغرافیای ایتالی برشته تحریر کشید. انصاف، در راه تحقق آرزوی خویش آنی غفلت نورزید. جزئیات کار را مهیا ساخت و همین که ایام بهار رسید و برف کوه‌ها آب شدن گرفت و راه باز شد کیبون چون مومنی مخلص روی بمکه خویش نهاد.

۱۷ - Helvétius (۷۱ - ۱۷۱۵) فیلسوف فرانسوی

۱۸ - Holbach (۸۹ - ۱۷۲۳) فیلسوف فرانسوی

گیبون میگوید «در تودن که نخستین بار بدختران پادشاه معرفی شد چنان خودمانی رفتار کردم که برخلاف همه آداب و رسوم اشرافی قوطی انقیه را بیرون آوردم و دوبار انقیه کشیدم.» از تودن به میلان، ژنوا، بلوینا، و فلورانس رفت و شاید هنوز هم بر آن سر بود که تاریخ دوره مدیسی ها را بنویسد. از فلورانس روی بسوی پیزا، لوکا، لکرن و سینا نهاد و عاقبت در اوایل ماه اکتوبر «با قلبی طیان» شهر روم وارد گشت. گیبون در دفتر خاطرات خویش چنین آورده «از بل ملون غرق در آثار باستان شدم». سالها بعد سرگذشت خویش را چنان اعادت کرد «پس از آنکه شب نخستین را بدون آنکه دمی خواب در چشمم بگردد بروز آوردم، آهسته آهسته در خرابه های میدان روم (فوروم) قدم زدم. نقطه ای که رومولوس در آن ایستاده بود، سیسرن خطابه ایراد کرده بود، قیصر خنجر خورده بود همه در ذهنم مجسم شد.» کار تخیل بدرازا کشید. گیبون از مخالفت با مردم بپرهیزید. بزیارت پاپ و بوسیدن نعلین او نرفت. خلاصه گیبون در عالم خیال در اعمار قدیم میزیست و با مردگان راز و نیاز داشت. اندیشه عمیق ترمیشد و ناگهان در اثناء تخیلات ژمان الهام در رسید. گیبون درین باب می نویسد «در پانزدهم اکتوبر ۱۷۶۴ در خرابه های کاپیتول «نشسته بودم و مشغول کار خود بودم، دمی ز صحبت اغیار یار خود بودم که ناگه چشم بکشیشان با برهنه فرقه فرنیسکن، که در معبد جوپیتور در عشای ربانی بودند، افتاد و در همین آن فکر نوشتن کتاب «انحطاط و سقوط شهر روم» بدهنم خطور کرد.»

محققان میگویند کشیشان در معبد جونو عبادت میکردند نه جوپیتور. اما بکسی که اکنون یک رکش هشیار نبود و در فکری خاص غوطه ور بود نمیتوان ایراد کرد که چرا در تشخیص جزئیات محیط غفلت کرده است.

سالها گذشت و هنوز گیبون بجد بخواندن کتب مربوط بروم دست نزده بود تا چه رسد بنوشتن تاریخ «سقوط شهر روم». گیبون میگوید «این چند سال از بدترین سالهای زندگی من بشمار میرود.» شکی نیست که علت یکی این بود که با همه فسحت میدان هنوز کاری انجام نداده بود دیگر اینکه درین سن گیبون هنوز استقلال کامل نداشت و در اوایل تحصیل استقلال هم گرفتار بهای فراوان داشت. زمستان را در روم و ناپل گذراند. سپس اذراه و نیز که شهری بود «ملو از آثار خراب و خندقهای متفن» پیاریس آمد و ده روزی در آن شهر خوش زندگی کرد و بزیارت بانوسوزان که به همان دلاویزی ایام گذشته مانده بود و اکنون همسر نکرگشته بود نائل آمد. سوزان بهمان لطف و مهربانی سابق به او نگریست.

اما در باب نکر گیبون بدوست خود شیفیلد چنین می نویسد «هر شب زود به حجره خواب خویش میرود و مرا با سوزان تنها میگذارد. آیا بی اعتنائی ازین بیش تر است؟» عقده عشق به سوزان واهی شده بود ولی رشته دوستی دو تا گشت.

کیبون که به انگلیس باز آمد در محافل و مجالس لندن رفت و آمد میکرد و فقط زمانی که به دیدار پدر بخارج لندن میرفت از اینگونه معاشرت‌ها محروم میشد. برای عرضه داشتن، کارهایی هم داشت. رساله‌ای در باب کتاب ششم انیاد (۱۹) به همکاری ددی وردون، که سالی یکبار به انگلیس می‌آمد، و رسالاتی بنام نقد ادب برینا بیان کبیر به زبان فرانسه و فصولی در مقدمات تاریخ سویس نوشته بود. اینها هیچکدام در نوشتن تاریخ روم به او کمک نکرد. فقط یک فایده داشت و آن اینکه کیبون تصمیم گرفت تاریخ را که در نظر داشت بزبان انگلیسی بنویسد نه بزبان فرانسه و لوشیوه تحریرش رنگ زبان لاتین داشته باشد. پنج سال سبزی شد. درین مدت کیبون نرم نرم از آرزو روبه امیدواری و از امیدواری بطرح ریزی و از طرح ریزی به اجراء فکر تحریر تاریخ «انحطاط و سقوط شهر روم» میرفت. گذشت روزگار دامنه طرح را وسیعتر کرد. عاقبت خاطر بدینجا کشید که بجای تاریخ شهر روم بنوشتن تاریخ امپراطوری روم پردازد.

در سال ۱۷۷۰ و در سن سی و پنج سالگی که کیبون غرق در کار نویسنده‌گی بود پدرش درگذشت. تنظیم امور املاک و اموال پدر و انتقال نامادری از بورتین به بات‌باز مدتی فکر کیبون را از امر نویسنده‌گی منحرف ساخت اما همینکه این کارها بسامان شد کیبون یکسره فارغ البال گشت.

کیبون مردی نبود که برای کسب مقام به پستی تن دهد و از هر ناکس منت برد اما دلش میخواست در لندن مقام و شهرتی کسب نماید و آخر هم بیددوستانی که در لوزان و میان سپاهیان و روم فراهم آورده بود به آرزوی خوبش رسید. بهمان شیوه و قار آمیز و با جبروت و عادت انقیه‌کشی مردی شد اهل معاشرت و محفل و غالب در باشک‌ها غذا میخورد. در آن دوره قهوه‌خانه و باشکاه در انگلیس فراوان یافته میشد و از آن جمله بود انجمن رومی (۲۰)، درخت کاکائو، بودل (۲۱)، الماک (۲۲)، بروک (۲۳)، وایت (۲۴) مرکز فرمانروایان حزب محافظه کار و انجمن ادبی (۲۵) جانسن و مجلس عوام که در آن زمان حکم محفل

۱۹ - Aeneid - حماسه‌ای بقلم ورتژیل (۱۹-۲۰ پیش از میلاد)، شاعر رومی

۲۰ - Roman Club

۲۱ - Boodle

۲۲ - Almack

۲۴ - White

۲۳ - Brook

۲۵ - Literary Club - که در سال ۱۷۶۳ یا ۱۷۶۴ افتتاح شد و بعضی از

اعضای آن عبارت بودند از جانسن - بروک - کلداسیمت - بازول - فاکس ...

انس (۲۶) داشت با آنکه در انجمن ادبی دوستانی صمیم چون گاریک (۲۷) و رنولدز (۲۸) داشت بسیار اندک سخن میگفت. کیبون و جانسن از یکدیگر بیزار بودند و غالباً «تعارف‌هایی» مبادله میکردند. جانسن در زشتی روی کیبون داد سخن میداد و کیبون هم او را مرد خرسوش میخواند.

کیبون که بجای عم‌زاده‌اش بنمایندگی انتخاب شد در مجلس عوام لب بسخن نمی‌گشود. از ۱۷۷۴ به مدت ده سال درین مقام ماند. با آنکه این دوره چندان بی‌سروصدا نبود کیبون خاموش‌ترین نماینده و راسخ‌ترین محافظه‌کار بود. نه تنها هرگز در مجلس دم نزد بلکه بنطق دیگران هم اصلاً گوش فرا نمیداد و میگفت «سخن‌وری خطیبان چرب زبان یأس می‌آورد و نطق ناطقان علیل بیان وحشت». در باب انقلاب امریکا پس از تعمق بسیار کیبون جانب پادشاه «جرج سوم» را گرفت اما پس از آنکه مدت چنین اظهار داشت که هر چند حق با پادشاه است طرز عمل خطا است. برد - باری مردم حد دارد. طاقشان که طاق شد تحمل خواری را بر خانه خرابی را رجحان می‌نهند.

۱۷۷۶ برای کیبون سالی با شگون بود زیرا نخستین مجلد تاریخ «انحطاط و سقوط امپراطوری روم» در ماه فوریه این سال از چاپ بیرون آمد. در خواندن کتب گوناگون و نوشتن و اصلاح کردن و زیر و رو ساختن اوراق کتاب بسی «از عمر گرانبایه خرج شد». درین مدت نه فقط کیبون در مواد تاریخ تسلط یافته بود بلکه در نویسندگی شیوه‌ای خاص پیشنهاد خویش ساخته بود.

مجلد نخستین سخت دلنشین افتاد. مؤلف می‌نویسد «کتاب من بهر خانه راه یافته و حتی بر روی میز آرایش هنر یانور جای گرفته است.» و البول (۲۹) از بن

۲۶ - یکی از سیاحان بنام مورینز مینویسد «نمایندگان هیچ پلباس خود توجه ندارند. حتی با آبدست و چکمه‌مهین‌دار بتالار می‌آیند. بسا در موقعی که دیگران به بحث و مذاکره اند نماینده‌ای رامی‌نینبید که روی یکی از نیمکتها دراز کشیده است. بعضی آجیل می‌خورند و گردو و فندق می‌شکنند و برخی سرگرم پرتقال خوردند. دائم دسته‌ای از تالار جلسه بیرون می‌روند و دسته دیگر باز میگردند. نماینده هر چند بار که بخواهد خارج میشود منتها قبل از خروج نزدیک رئیس می‌آید، تعظیم میکند و می‌رود، گومی شاگرد دبستان است و از آموزگار اجازه میکیرد.» نقل از تاریخ مصور اجتماعی انگلیس تألیف تریوباین ج ۳ ص ۱۰۹

۲۷ - Garrick (۱۷۱۷-۷۹) بازیگر، نویسنده و عضو انجمن ادبی جانسن

۲۸ - Reynolds (۱۷۲۳-۹۲) نقاش چیره‌دست انگلیسی

۲۹ - Walpole (۱۷۱۷-۹۷) انگلیسی، نویسنده نامه‌های سیاسی

اجتماعی... و داستان قلعه اوترانتو

دندان بنویسنده تبریک گفت . تحسین هیوم (۳۰) «مزد رنج دهساله ام را داد. اقبال عمومی علای مشتی نامؤمن را ناپز کرد .» انتقاد مؤمنان امری دیگر بود. کثیسان بشدت زبان بطعن گشودند و بفصول ۱۵ و ۱۶ کتاب که هنوز هم در نظر آنان منفور است دق گرفتند . حمله مؤمنان چنان بقوت بود که سالها بعد کیسون میگفت «اگر قبلا میدانستم که این فصول خشک مقدسان و جبانان و محتاطان را به این اندازه آشفته حال میسازد مطالب را نرم تر مینوشتم .» چون چنین پیش بینی نکرده بود در جواب یکی از معترضان بنام دیویس دفاعیه ای نوشت چنان درشت و زرنده و کوبنده که جز در یکی دو مورد نظیر آن دیده نشده است . در دوره زندگی خویش کیسون نسبت بکلیسا هیچ دشمنی ننمود و چنانکه نقل کرده اند در اواخر عمر همیشه یک جلد کتاب مقدس نزدیک تخت خواب او قرار داشت .

اکنون کیسون بسیار سرشناس شده بود . از کار دست نکشید . فقط مدتی از شاخه بشاخه ای میجست . تهیه مجلد دوم و سوم کتاب پنج سال طول کشید چون درین مدت گاهی کیسون اوقات را بمطالعه شیمی و علم تشریح میگذراند و زمانی «در منجلاب جدال فرقه آدین غوطه ور میگشت .» در سال ۱۷۸۱ که عاقبت دو مجلد دیگر از چاپ بیرون آمدن جنجال نخستین بر پای نگشت و وحدت و حرارت سابق نمودار نشد . احتیاجی هم بدین کار نبود . باری شاهزاده گلاستر بدو گفت «کیسون ، باز یک کتاب قطور لعنتی دیگر چاپ کردی . بیکاری . دائم فرقر کاغذ حرام میکنی .» جمعی هم کله میکردند و نوشته هایش را مهملات میخواندند با همه اینها وسعت دامنه و عظمت و اعتبار تاریخ کیسون مسجل بود و شهرت این دو مجلد دیگر هم اندک اندک بیا به مجلد نخستین رسید و بازار آنها هم رونق یافت .

هفت سال گذشت تا سه مجلد آخر آماده شد . اما کیسون به اجبار قسمتی از این مدت را در لوژان بسر برد . موجب انتقال که هرگز اظهار غم و غصه ای از آن نکرد تنگی معیشت در لندن بود . با عزل نارت (۳۱) نخست وزیر انگلیس کیسون از نمایندگی مجلس محروم گشت . هشتصد پوند وظیفه سالیانه که از عضویت اداره تجارت میگرفت بریده شد . این مردی که عادت به باشکاه داشت و غذا در بیرون میخورد ناچار شد که در لندن به تقییر زندگی کند و از مخارج بکاهد اما در لوژان اسباب معیشت ساخته تر و خرج کمتر بود . لوژان را سخت دوست میداشت زیرا هم محل زندگی دوره جوانی وهم محل خوشگذرانی بود . اکنون میتواند آبرومند زندگی کند و از همه بالاتر این که در ترتیب زندگی با «دی وردون» دوست جانی و قدیم دامن در دامن بندد . خلاصه ،

۳۰ - Hume (۱۷۱۱ - ۷۶) فیلسوف انگلیسی

۳۱ - Lord North از ۸۲ تا ۱۷۷۰ نخست وزیر انگلیس بود .

در سال ۱۷۸۳ کیبون به لوژان رفت. بزرگترین مورخ عصر درین شهر گاه تاریخ می نوشت گاه کنجفه یا شطرنج میباخت، لغتی پیاده بتفریح میرفت، زمان زمان سری به مسایگان میزد و شبها هم بنان و بنیر می ساخت.

درین زندگی آرام صفات ممتاز او خوب نمایان میگردد. کیبون مردی بود عجیب، حرکاتش مضحک، صفاتش عالی، بانی انری کلان و بی نظیر و در عین حال صاحب زندگی معتدل مناسب با زمان. چه خوش بخت بود که در چنین دوره ای به سر مه آمد، دوره ای که دانشمندان را تشویق میکرد که از نعمت دنیا متمتع شوند، دوره ای که اشراف گرانان را بزمرة خویش راه نمیدادند اما از نعمات دنیا هم محرومشان نمی ساختند. درست است که آداب و رسوم زمان پراساختگی بود اما ملال آور نبود. لندن با طبع خاص او موافق بود و پاریس و دیگر شهرهای اروپا موافق تر. صدسال بعد ممکن نیست که کسی زندگی دانش طلبی و دنیا جوئی را بایکدیگر دمساز کند. صد سال پس از آن کیبون مجبور بود که یا عضوانجمن علمی و ادبی باشد یا اهل محفل انس و عشرت. استادی کند یا وکالت، خل خلیهای علماء را بنماید یا چون کنده دماغان سر بزرگی کند. فسحت میدان علم به او اجازه معاشرت و مصاحبت فراوان نمیداد. فساد و پستی جامعه او را مکلف میساخت که زندگی طلاب پیش گیرد یا بعلقه مدبران دانشکاه در آید. نه تنها تجربه بلکه فکر او هم محدود به محیط خویش میگشت. اگر به اروپا هم پناه می آورد دچار « روش علمی » علمای آلمان میشد یا چون لرد اکتون (۳۲)، خوبشاونده، در میان ۶۰۰۰۰ جلد کتاب غرقه میگشت.

علاوه بر آداب و عادات مضحکی که داشت کیبون مردی بود کوتاه بالا، سخت فربه و بغایت زشت روی. برای جبران عیبها مدتها در برابر آینه بخود ورمیرفت و سروبر خود را درست میکرد. آورده اند که روزی بعلامت احترام و تمشق در حضور بانو « الیزابت فاستر » زانو زد و از غایت فریبه نتوانست از جای برخیزد. ناچار پرستاران را خواندند تا او را از جای برگیرند و داستانی هم در ذکر علت بسازند.

باز روایت کرده اند که روزی هنگام افتتاح محاکمه وادن هیستینگز (۳۳)، شریدن (۳۴)، بمناسبت، از کیبون یاد کرد و گفت « نظیر جنایات هیستینگز را نه در تاریخ قدیم و نه در تاریخ جدید، نه در اوراق تاسیتوس (۳۵) نه در کتابهای معظم و معتبر کیبون

۳۲ - Acton - استاد تاریخ در دانشکاه کمبریج

۳۳ - Hastings (۱۸۱۸ - ۱۷۳۲) از مدبران و مدیران انگلیسی امور

هندوستان که بتهمت هائی بمحاکمه کشیده شد اما عاقبت تبرئه گشت.

۳۴ - Sheridan (۱۸۱۶ - ۱۷۵۱) بازیگر، نمایش نامه نویس، نماینده مجلس

انگلیس

۳۵ - Tacitus (۱۱۷ - ۵۵ میلادی) مورخ رومی

می توان یافت. « کیبون که در جاسه حاضر بود می خواست باردیگر این مدح را بشنود. از کسی که نزدیک او نشسته بود پرسید « نشنیدم، شریدن در باب من چه گفت؟ » مردك جواب داد « هیچ، فقط به اوراق بی شمار کتاب تو اشاره ای کرد. » کششانه و جلات مآبانه راه میرفت و در نوشته ها خوبشتن را چنان خطاب می کرد که گویی از دنیا رحلت کرده است. بلی، شاید به این حرکات بخندیم اما در عین حال بموقفیت او باید معترف شویم. از یک روی همین جنبه های مضحک رستگاری او را قوی تر ساخت. خلاصه، در زندگی کیبون هیچ پیش آمدی ناگوار نمی بینیم تا حس ترحم ما را برانگیزد و اگر مختصر ناملابانی هم روی داد در برابر آسودگیها ناچیز است. آسایش و آرامش خاطر که داشت در آن عصر معروف بغوشی و سعادت برای کسی حتی همطرازان هم میسر نکشت. جانسون (۳۶)، بازول (۳۷) و کری (۳۸) گرفتار مالی بخولیا شدند. کرجنون سوفت (۳۹)، اسمارت (۴۰) و کوپر (۴۱) بتماشا کشیدند.

الهامی که هنگام تماشای مؤمنان پابرهنه فرنیسکن به او رسید و مدت ها در ذهن زیر و رو گشت تا به مرحله اجرا درآمد. الهام واقعی بود و او را خبر دار کرد که کیبون یا که باید وصلت کند. با امپراطوری روم وصلت کرد و متجاوز از بیست سال در نهایت عشق و محبت با او بسر برد. « در آتش ماه ژوئن (۴۲) بین ساعت ۱۱ و ۱۲ که در دمارت تابستانی [در لوزان] آخرین عبارات تاریخ خویش را نوشتم هم شاد شدم و هم غمناک، هم بیوه شدم و مصاحب را از دست دادم و هم آزاد گشتم. وصلتی کرده بودم بی نظیر. » پیوند با امپراطوری، ولو در دوره انحطاط و سقوط، پیوندی بود بس شگرف. کیبون شایسته این عروس بود بلکه بی تردید بر عروس سرور بود.

کذب که بیابان رسید اوراق سه مجلد آخر را خود به لندن برد و به چهار هزار پوند که در آن زمان مبلغی هنگفت می نمود فروخت. کتاب چاپ و در روز جشن پنجاه و

۳۶ - Johnson (۱۷۰۹-۸۴) انگلیسی، مؤلف، فرهنگ نویس و عضو

مهم انجمن معروف ادبی

۳۷ - Boswell (۱۷۴۰-۹۵) اسکاتلندی، قانوندان، مؤلف، پارنارو

جمع آورنده سخنان جانسن و عضو انجمن ادبی

۳۸ - Gray (۱۷۱۶-۷۱) شاعر انگلیسی، استاد تاریخ دانشگاه کمبریج

۳۹ - Swift (۱۶۶۷-۱۸۴۵) انگلیسی، روزنامه نویس و مؤلف کتاب سفر

های گولیور و غیره

۴۰ - Smart (۱۷۲۲-۷۱) شاعر انگلیسی

۴۱ - Cowper (۱۷۳۱-۱۸۰۰) شاعر انگلیسی و صاحب منشآت

۴۲ - بیست و هفتم ژوئن ۱۷۸۷

يك سالگی وی منتشر شد. به شرح جزئیات چگونگی اقبال به کتاب احتیاج نداریم همینقدر می گوئیم که کتاب هر جا بعنوان تالیفی بی مانند شناخته شد. درین ۱۶۵ سال از حیثیت آن تقریباً هیچ نکاسته بلکه بر اعتبار آن افزوده شده است. البته گروهی آن را خواو داشتند با وجود این، کتاب یکی از بزرگترین محصولات فکر بشر است. يك نسل پس از انتشار کتاب نویسندگان رمانتیک بر شیوه عبارت بردازی و لحن داستان سرائی او ایرادات کردند. شلی (۴۳) گفت «نوشته های گیبون خشک و بیروح و خنک و تنگ است.» کولر بیج (۴۴) خرده گرفت که «گیبون فقط صنعتگری و صحنه سازی و قدرت نمایی کرده است.» نویسندگان پیرو سبک قدیم که مداح او بودند منکر نیستند که گیبون در نوشته های خویش بر طعنه و استهزاء بکار برده است. پارسن (۴۵) مردی دانشمند و تناخوان گیبون، چون هزاران تن دیگر، معترف است که «رقت قلب و رخم دلی گیبون منکر ندارد فقط جامی که زن تعدی میشود یا مذهب مسیح خوار و خفیف می گردد از رقت قلب اثری نیست.» با وجود این کشیش معتبر چون نیومن (۴۶) می نویسد «تنها مورخ قابلی که تاریخ کلیسا را بزبان انگلیسی نوشته گیبون است.»

کولر بیج عیب کار گیبون را خوب تشخیص داده است. گیبون پر به قدرت نمایی در بیان و شورانگیزی پرداخته و الحق درین امر خوب از عهده بر آمده است. «انحطاط و سقوط روم» ریخته قلم يك نفر شبیه نویس است نه يك تن روانشناس و یا فیلسوف. گیبون متفکری واقعی نبود، محقق روح شناس نبود، عالم علم تاریخ یارشته دیگر نبود و اگر می بود شاید پس از گذشت ۱۶۵ سال حیثیت و اعتبار کتاب او بجای نمی ماند. کدام فرضیه علمی این اندازه دوام آورده است؛ «انحطاط و سقوط روم» هنراست، نقل حکایت است. مؤلف در صدد اثبات فرضیه ای نیست بفق قضایا دلبستگی ندارد چنانکه از حیث طول و تفصیل حوادث قرین ندارد. بقول سوزان «گیبون پلی کشیده و دوره قدیم را بدوره جدید متصل ساخته است.» يك دنیا مواد متفرق و پریشان جمع آورده، نظم بخشیده و بدین صورت مرتب عرضه داشته است. اگر شورانگیزی نموده، قدرت قلم بخرج داده صحت وقایع را فدا کرده است و این گفته را مورخی بزرگ چون وابر تن (۴۷) و پارسن تأیید کرد اندمجادات مربوط به امپراطوری روم شرقی بیایه مجلدات نخستین نمی رسد چون درین باب گیبون کمتر مطالعه کرده است اما دلیل مهمتر خلق و خوی اوست. در نظر گیبون آنچه بوی «بیزا طین» میداد حکایت از خشونت و انحطاط و فساد

۴۳ - Shelly (۱۷۹۲-۱۸۲۲) از شعرای انگلیس

۴۴ - Coleridge (۱۷۷۲-۱۸۳۴) از شعرای انگلیس

۴۵ - Porson (۱۷۵۹-۱۸۰۸) استاد زبان یونانی در دانشگاه کمبریج

۴۶ - Newman (۱۸۰۱-۹۰) از الهیون و نویسندگان معتبر انگلیس

۴۷ - Robertson (۱۷۲۱-۹۲) مورخ اسکاتلندی

میکرد. با همه اینها هر چند کتاب او در حقیقت شاهکاری است ادبی هنوز هم می توان نام تاریخ بدان اطلاق کرد.

• پس از ختم کتاب کبیر خود کبیون در همین حال که فکر می کرد دست بکار مهم دیگر زند بنوشتن سطور در ترجمه حال خویش برداخت و پس از مرکش «شیفیلد» مسودات را جمع و تنظیم و حک و اصلاح کرد و به بیاض آورد و اکنون همین اوراق شرح حال است که به کبیون منسوب است.

در آنجا که کبیون قلم را از نوشتن شرح حال خویش بازمی دارد دیگری نمی تواند چیزی بر آن بیفزاید. دی وردون دوست یکرنگ و یکدل او مرد اما کبیون اجازه یافت که مادام العمر در خانه ای که با هم بودند بماند. ایام را بهمان شیوه سابق در آن خانه می گذارند. باستیل سقوط کرد. انقلاب فرانسه او را بشکفت آورد اما ناراحت نساخت. نکر و جمعی از دوستان دیگر به لوزان پناه آوردند و بحضور خود برای کبیون شادی آوردند. یاران انگلیسی و از آن جمله شیفلد، با خانواده، به لوزان آمدند. دختر شیفلد محضر کبیون و دوستان را بس ملال آورد شناخت و می گفت «برای کبیون تنها مزیتی که این مکان بر انگلیس دارد مزاج کوئی هائی است که از او می کنند»

بارها حدیث عزم دیدار انگلیس می کرد اما در موقع انقلاب سفر بی خطر نبود و ناچار آنرا بتأخیر می انداخت. مرک بانو شیفلد در آوریل ۱۷۹۳ باعث آمدن کبیون شتابان به انگلیس رود و دوست یکنای خویش را تسلی دهد و بوسع طاقت موجبات آسایش او را فراهم سازد. اما دیری نپایید که در وطن مریض افتاد. ورم بیضه که در ایام سپاهگیری بدان دچار آمده و از آن زمان تاکنون در علاج غنلت و وزیده بود شدت گرفت. بجرایح، موقتاً، بهبود یافت چنانکه میتواند در باشکاه ها غذا بخورد و گاهی سواره به «بات» و «ابثرب» و بشهر دوست خود لرد شیفلد برود. شفای قطعی مقدور نکشت و سرانجام در روز شانزدهم ژانویه ۱۷۹۴ پس پنجاه و شش سالگی کبیون از دنیا رخت بر بست.

ترجمه ع.م. عامری